



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

**22 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت چهارم)

به متن ذیل که جناب جهانی صاحب در مقاله مورد بحث خود نوشته اند، باید بسیار دقت کرد؛ ایشان می نویسند: «امیر حبیب الله خان به تاریخ ۲ فیبروری همان سال [1919]، از حکومت هند برتانوی خواسته بود که به نماینده افغانستان اجازه اشتراک در کنفرانس پاریس داده شود ولی حکومت برتانیه درخواست امیر را نپذیرفت. چون اشتراک افغانستان در کنفرانس پاریس را بمثابة استقلال این کشور تلقی مینمود؛ و بتاريخ ۲۰ همان ماه امیر در لغمان شهید شد. متوجه هستید. قبل ازینکه جنگ در ماه می آغاز یابد، افغانستان استقلال را اعلان نموده بود.»

در متن فوق یک تناقض به مشاهده میرسد و آن اینکه از یکطرف درخواست و کسب اجازه از حکومت هند برتانوی مبنی بر اشتراک نماینده افغانستان در کنفرانس صلح پاریس که به مثابه استقلال کشور تعبیر می شد و ولی حکومت برتانیه درخواست امیر را نپذیرفت، و اما از طرف دیگر این ادعا که قبل از آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس گویا افغانستان استقلال خود را اعلان نموده بود، در تناقض صریح و واضح قرار دارد! اگر قبول کنیم که افغانستان استقلال خود را قبلاً در زمان امیر حبیب الله خان اعلان کرده بود، پس ضرورت درخواست و کسب اجازه امیر از برتانیه جهت اشتراک نماینده افغانستان در کنفرانس صلح پاریس و رد آن از طرف برتانیه واضحاً نداشتن استقلال را معنی میدهد.

متأسفانه امیر حبیب الله خان سراج الملة با آنکه حین جنگ عمومی اول با مساعدت شرایط و حتی حمایت اکثریت دربار در لویه جرگه منعقد میتوانست از شجاعت کار گرفته و در بدل قبول بیطرفی در جنگ بر انگلیس ها فشار وارد کند و تعهد آنها را بعد از ختم جنگ جهانی در جهت شناسائی استقلال افغانستان بدست آورد، اما امیر اینکار را نکرد و بر توافقنامه مورخ 21 مارچ 1905 (اول حمل 1284 ش) خود با انگلیس بر ادامه تحت الحمایگی که در آن امیر عبدالرحمن خان در راولپندی به ویسرا گفته بود: «در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمیکنیم و در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم» وفادار ماند و با قبول افزایش میبالغ مستمری و وعده دروغین انگلیس اکتفاء نمود که گفته بود پس از ختم جنگ به نماینده افغانستان اجازه شرکت در کنفرانس صلح پاریس را میدهد، بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام نمود. این یک خدعه بزرگ سیاسی بود که جانب انگلیس امیر را فریب داد و به اصطلاح عوام به تارخام بست. بعد از ختم جنگ نه تنها این وعده عملی نشد، بلکه امیر نیز قربانی آن گردید و بطور بسیار مرموز در شکارگاه دور افتاده "کله گوش" - لغمان توسط یک ایجنت انگلیس و به حمایت دستیاران درباری امیر که آرزومند رسیدن به قدرت بودند، به قتل رسید. با آنکه محمود طرزی در بجهوه آنوقت مقالاتی را در سراج الاخباریه نشر می سپرد و افغانستان را به حیث یک کشور مستقل و آزاد معرفی میکرد، اما این نوشته ها همه حرف بودند و مبنای حقوقی و عملی نداشتند و صرف برای بیداری ذهنیت مردم در رابطه به اهمیت استقلال و آزادی و بر علیه استعمار بیان میگردد که نشر این نوع مقالات مورد انتقاد مقامات هند برتانوی قرار گرفت و آنها بر امیر فشار آوردند تا از نشر همچو مطالب در سراج الاخبار اجتناب شود. همان بود که امیر محمود طرزی را اخطار داد که در صورت ادامه اینکار او را جزا خواهد داد. (در باره کنفرانس صلح پاریس مختصراً باید گفت که این کنفرانس بعد از ختم جنگ عمومی اول به مقصد مذاکرات در باره صلح و انجام و

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

تحق آن در پاریس از جنوری 1919 آغاز و تا ماه جون آن سال به اشتراک 32 کشور ادامه می یابد که در آن سران چهار کشور به حیث فاتح جنگ - هریک امریکا، انگلستان، فرانسه و ایتالیا نقش عمده بازی میکنند و شرایط سخت را بر کشورهای بازنده جنگ - بخصوص جرمنی، اتریش و ترکیه تحمیل میدارند.

اینکه جناب جهانی صاحب در ادامه می نویسد که: «افغانستان استقلال را، یک ماه قبل از آغاز جنگ اعلام نموده بود و ضرورت به اعلان جنگ با برتانیه را نداشت.»

ادعای فوق یک اشتباه بزرگ و جفا در حق تاریخ است؛ طوریکه دربالا تذکر رفت، ادعای اینکه افغانستان یک ماه قبل از آغاز جنگ به استقلال نایل آمده است، صرف درحرف بود و بزعم قول معروف که "با حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود"، با حرف نمیتوان ادعای استقلال کرد، مگر آنکه در عمل این ادعا تحقق یافته باشد. افغانستان تا ختم دوره سلطنت امیر حبیب الله خان پابند همان قرارداد "تحت الحمایگی" دوران پدر خود بود که برطبق آن امور خارجی دولت باید از طریق هند برتانوی صورت میگرفت.

وقتی شهزاده امان الله متعاقب شهادت پدر به سلطنت رسید، برعکس مدارای امیر حبیب الله خان باجناب انگلیس، منتظر موافقت انگلیس ماند، تصمیم یکجانبه گرفت و استقلال افغانستان را بطور رسمی اعلام و طرف انگلیس را طی یک نامه از موضوع آگاه ساخت. شاه امان الله بروز دوشنبه 12 حوت 1297 ش (3 مارچ 1919م) نامه ای عنوانی ویسرای هندوستان (نائب السلطنه) لارڈ چلمسفورد Lord Chelmsford نوشت و پس از ذکر شهادت پدر خود مختصری درباره امارت کاکای خود در جلال آباد و نیز انصراف او پس از شش روز از امارت و بیعت او و برادران خود هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان و بیعت بزرگان دربار، علاوه کرد که مردم و عساکر مرا به حیث امیر و جانشین پدرم شناختند که به آن افتخار میکنم و خواستم این موضوع را به اطلاع شما برسانم. شاه امان الله در پایان نامه این عبارت را افزود: «برآن دوست ما پوشیده نماند که حکومت مستقل و آزاد افغانستان آماده است در هر زمان و موقع بنا بر ایجابات دوستی موافقت ها و معاهداتی را با حکومت مقتدر انگلستان که در راه تجارت برای ما و شما مفید باشد، بنماید و باقی احترامات دوستانه مرا بپذیرید.» (متن مکمل نامه دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه... بخش اول، صفحه 117 - 118)

ویسرای هند به این نامه وقعی نگذاشت و بعد از تأخیر یک و نیم ماه بتاریخ 26 حمل 1298 ش (5 اپریل 1919م) به آن جواب داد که در یک قسمت آن آمده بود: «مسرور و شادمان شدم از اینکه شما فرمودید که بردوستی و همدردی که بین دو حکومت وجود دارد و وجود خواهد داشت، متکی میباشد. این دوستی برآن معاهدات و تعهداتی که ضیاء الملة والدین فقید با حکومت برتانیه نموده و سراج الملة والدین فقید آنها را تأیید کرده بودند، بنیادگذاری شده است و چیزی که من از فرموده شما فهمیدم این است که حکومت افغانستان عزم و اراده دارد که بر همان اساس گذشته عمل نماید.» (متن مکمل نامه: مأخذ بالا... صفحه 118)

از آنجائیکه ویسرای هند برتانوی به جواب نامه فوق الذکر بی اعتنائی کرد و از ارائه جواب فوری خودداری نمود، شاه امان الله با آنکه از ضعف قوای نظامی خود در برابر قوای انگلیس آگاه بود، ولی درک دقیق و درستی از محیط داخلی و خارجی قدرت داشت، تصمیم درست در زمان درست گرفت و برای تحقق استقلال کامل کشور از طریق نظامی داخل اقدام شد و بناءً بروز اول حمل 1298 ش به احضار و اعزام عساکر بطرف سرحدات شرقی و جنوبی و غربی کشور مبادرت ورزید و هدف این سوقیات را ظاهراً دفاع از سرحدات، تأمین امنیت و حفظ استقلال کشور اعلام کرد.

دلیل به تعویق انداختن جوابیه نامه شاه امان الله از طرف انگلیسها را اقبال علیشاه چنین توجیه میدارد که به نظر بعضی ها در فرماندهی حکومت هند برتانوی چون در نامه امیر مطالبی ذکر شده که دال بر خودمختاری کشور و برچیدن نظارت برتانیه از امور کابل بوده است، لذا جواب دادن فوری به آن نامه به معنی برسمیت شناختن امان الله خان به حیث یک پادشاه مستقل خواهد بود، لذا آنها نه تنها در ارسال جوابیه تعلل عمدی کردند، بلکه از وصول نامه نیز اطمینان ندادند و به این اساس اغماض این موضوع مسئولیت آغاز جنگ را بر دوش انگلیس ها می اندازد. (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه انگلیس"، صفحه 61)

در ادامه متن فوق جناب جهانی صاحب می نویسد: «درین صورت باید برتانیه این حرکت امان الله خان را [اعلام استقلال کامل و سوقيات نظامی - کاظم] را نافی پالیسی پدر و پدرکلان امیر دانسته و آغاز به جنگ مینمود. و در آنصورت یقیناً مزه شکستی فاحشی را میچشید که در دو جنگ قبلی افغانستان چشیده بود.»

اعلام یکجانبه استقلال کشور به جانب انگلیس و متعاقباً اعزام قوای نظامی در سه جبهه نشانه ای از جرأت و شجاعت و عزم بالجزم شاه امان الله برای استرداد استقلال کامل کشور پنداشته میشود که خود را فارغ از توافقات پدر و پدر کلان خود دانست و تنها در مورد مرادوات تجارتي آمادگی دولت مستقل افغانستان را به تاسی از روابط دوستانه بیان کرد. انگلیس ها در جوابیه خود این تذکر را بطور دیگر تعبیر کردند که گویا شاه امان الله روابط دوستانه را به نحوی گذشته میخواهد. در حالیکه شاه با اعلام تشکیلات اداری حکومت و تعیین اعضای کابینه، محمود طرزی را به حیث ناظر (وزیر) امور خارجی مقرر نمود. طرزی در این مقام بتاريخ 9 حمل 1298 (29 مارچ 1919م) به حکومت هندبرتانوی اطلاع داده بود که روابط با هند برتانوی و دولت مستقل افغانستان از طریق نظارت (وزارت) امور خارجه دولت صورت میگیرد که به این اساس سلسله رابطه شخصی که تا آنوقت بین امیر و مقامات هندبرتانوی معمول بود، به رابطه رسمی بین دولت افغانستان و حکومت هند برتانوی تغییر ماهیت داد. در عین زمان دولت جدید افغانستان از طریق نظارت امور خارجه مکاتیب دیگر به کشورهای جاپان، ترکیه، ایران، فرانسه و اضلاع متحده و اتحاد شوروی ارسال داشت تا از این طریق موقف افغانستان را به حیث یک کشور مستقل و آزاد به اطلاع دیگر کشورهای جهان برساند که چنین کار قبلاً در کشور سابقه نداشت؛ بر علاوه شاه امان الله یک نامه خاص به لنین رهبر شوروی نیز نوشت و دولت شوروی اولین کشوری بود که بتاريخ 27 مارچ 1919 (7 حمل 1298 ش) افغانستان را به حیث یک کشور مستقل برسمیت شناخت.

جناب جهانی صاحب یک قسمت از نوشته اینجانب را که تذکر داده بودم با این عبارات اقتباس نموده و می نویسد: «داکتر صاحب محترم [کاظم] در یک قسمتی از قسمت سوم مضمون مفصل خود مینگارند که: «شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او با شجاعت بی نظیر و عزم بالجزم کمر به استرداد استقلال کامل کشور از یوغ انگلیس بسته بود و توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به ساده گی و موفقیت تام بسیج کند.»

ایشان در ادامه می پرسند که: «آیا دشمن را تنها به شجاعت میتوان شکست داد؟ توازن قوای نظامی اهمیتی ندارد؟ علت شکست جبهه مشرقی نبودن شجاعت قوای نظامی افغانستان بود؟»

خدمت جناب جهانی صاحب باید عرض شود که برای انسانهای محافظه کار، ترسو و کم جرأت این منطق بجا است که در صورت ضعف باید کوجه بدل نمایند و از تقابل با شخص قوی دوری جویند، اما بعضاً ممکن مواردی پیش آید که جانب ضعیف ناگزیر به اقدام متقابل گردد و جسورانه در برابر رقیب قوی ایستادگی کند و بکوشد با تدبیر و درک یک موقع مساعد و حساس حریف را در موقفی قرار دهد که روی به مسامحه بیاورد.

شاه مان الله میدانست که استرداد استقلال کشور از طریق نظامی ممکن نیست، زیرا اردوی افغانستان از نظر وسایل و تجهیزات عسکری به مقایسه قوای دشمن بسیار ضعیف و نا رسا بود (در باره مقایسه بنیه نظامی قوای جنگی افغان در برابر قوای انگلیسی در جنگ سوم افغان - انگلیس دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن - "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، صفحه 68 - 72)، ولی شاه از تحولات کلی که بعد از جنگ عمومی اول در جهان و منطقه به ظهور پیوسته بود، به خوبی آگاه بود و میدانست که با مساعدت اوضاع از جوانب مختلف یک اقدام نظامی توأم با اقدامات وسیع در ساحه سیاسی میتواند به هدف اصلی یعنی استقلال کامل کشور نایل آید. لذا شاه قبل از آغاز جنگ کوشید تا به استناد قانون ظالمانه "رولات بل" Rowlatt Bill که موجب اذیت و ناآرامی مردم در ماورای سرحد گردیده بود، با توزیع اعلامیه از یکطرف روحیه مبارزه ضد انگلیسی را در بین قبایل پشتون ماورای سرحد پیش تقویه نماید و از طرف دیگر آنرا وسیله فشار بر انگلیس ها قرار دهد تا آنها را آماده مذاکره و قبول خواسته های خود سازد. (بر طبق قانون فوق که در ماه مارچ 1919 توسط برتانیه در مستعمره هند نافذ گردید، حکومت هندبرتانوی اجازه داشت تا هر شخصی را که مظنون به فعالیت های مخالف دولت قرار میگرفت، بدون محاکمه برای دو سال زندانی و به اشکال مختلف شکنجه نماید.)

شاه امان الله حتی در زمان شهزاده گی خود کوشش کرد تا روابط نزدیک با مبارزان مسلمان هند علیه برتانیه را برقرار نماید و زمینه فعالیت های شانرا در افغانستان مساعد سازد و به همین اساس به بعضی از فعالان "حکومت مؤقت هند" از جمله مولانا عبيدالله سندی وزیر آن حکومت و ظفرحسن ايک سکرتر و تعداد ديگر فعالان آن حکومت در کابل اجازه اقامت داد تا فعالیت های خویش را برای آزادی هند از کابل انسجام دهند.

لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی در مورد تحولات عمده در جهان و منطقه و نیز تحولات در داخل کشور شرحی دارد و می نویسد: «در پایان جنگ عمومی [اول] چهره اوضاع بین المللی از ریشه و بنیاد دگرگون شد؛ انقلاب روسیه به فشارهایی که از طرف شمال بر افغانستان وارد می شد، خاتمه بخشید؛ تقسیمات داخلی و تحریکات مردمان مسلمان در آسیای مرکزی روسیه را در داخل مصروف نگهداشت و افغانستان که از حمله شمال آسوده خاطر گردید، میتوانست حمله روسیه به هندوستان را بپذیرد و نیز چنان احساس می شد که برتانیه در اثر جنگ عمومی ضعیف شده است و تسلط برتانیه در هند در اثر اعتصابات دامنه دار، بغاوت های علنی و آشکار و شورشها مورد تهدید قرار گرفته است، چنانچه قتل عام "امرتسر" یکی از آنها بود.»

آدامک در ادامه می افزاید: «افغانها هرگز به دوستی برتانیه اعتماد نداشتند، زیرا آن کشور بنام کمک با افغانستان همیشه دست به سیاست پیشروی "فارورد پالیسی" زده بود. در اثر لشکرکشی های سیاست آمیز و تنبیهی برتانیه بر قبایل در امتداد سرحد شمال غرب بر آتش نفرت مردم افغانستان همیشه دامن زده می شد. منطقه قبایل آزاد افغان به حیث یک حایل بین افغانستان و سرحدات هندبرتانوی بود و افغانها همان منطقه را مانع تجاوز برتانیه بر افغانستان میدانستند و برتانیه پیوسته در آنجا مداخله نموده و اعمال نفوذ میکرد. در حالیکه روسیه محض از دور بحیث خطر ظاهر می شد، اما برتانیه متجاوز فعال بود. قرارداد روسیه و برتانیه بسیار مردم را قانع ساخته بود که آن دو نیروی اروپایی زود یا دیر باهم موافقت نموده و افغانستان را بین خود تقسیم خواهند کرد.»

آدامک بر تحولات فکری در افغانستان نیز اشاره میکند و می نویسد: «وقتی امان الله بر مسند سلطنت نشست، فضای سیاسی در کابل تغییر یافته بود. اندیشه های دموکراسی، ملیت خواهی، پیوند مشترک اسلامی، خود ارادیت و سوسیالیزم در دژهای کوهستانی افغانستان راه یافته بود. سراج الاخبار با لحن ملیت خواهی اندیشه های تازه و جدید را در افغانستان گسترش داده و از تجرید روشنفکری افغانستان را وار هانیده بود و مردم افغانستان از مسایل روز آگاهی یافتند و درباره خلافت و مسایل اسلامی و مقدرات ملت می اندیشیدند.» (آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهما، پشاور، صفحه 165 - 167)

شاه امان الله از روحیه منفی مردم در برابر استعمار انگلیس از قبل آگاه بود و نیز نارضایتی مردم را از استبداد پدرش خوب درک میکرد، لذا اعلام استقلال و قیام در برابر سلطه انگلیس موجب شد تا از حمایت مردمی و نیز شخصیت های بانفوذ اجتماعی بخصوص علمای دینی برخوردار شود، چنانکه فضل محمد مجددی (بعداً ملقب به شمس المشایخ) دستار شاهی را بر سرش بست و پس از استعفای نصرالله خان از امارت شش روزه در جلال آباد و بیعت به شاه جوان، علمای دینی سرشناس دیگر نیز به کابل آمدند، به شاه جدید بیعت کردند و از جهاد علیه انگلیس اعلام حمایت نمودند. شاه هریک از این بزرگان دینی را مؤظف به تبلیغ جهاد در بین مردم کرد که در نتیجه طبق معمول گذشته هزاران تن با اسلحه دست داشته خود برای این نبرد حاضر میدان شدند.

تحولات عمده در ساحه بین المللی عامل دیگری بود که شاه جوان افغانستان را با وجود ضعف قوای نظامی جرأت و شجاعت داد تا برای استرداد استقلال کامل کشور در یک مقطع حساس دست بکار شود، چنانکه ظهور حکومت بلشویک توسط لنین که دو سال قبل از سلطنت امان الله خان در روسیه رویکار آمده بود، با ایدئولوژی مارکسیسم وارد نظم جدید جهانی شد. لنین حکومت و استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و بدون شک انقلاب بلشویک و تغییر آرایش قدرت در سطح نظام بین الملل کمک زیادی به کسب استقلال افغانستان کرد. همچنان اعلامیه ویلسن، رئیس جمهور امریکا در پایان جنگ اول جهانی در مورد حق تعیین سرنوشت ملت ها که با اولین سال سلطنت شاه امان الله همزمان بود، حمایت بیشتری را برای شاه جوان افغانستان در سطح جهان نوید می داد. انگلیس ها که با ورود امریکا به سیاست فعال جهانی در طول جنگ عمومی اول و بعد از آن متوجه

این تغییر مهم شده بودند، به این وضع پی بردند که دیگر آن موقف قوی قبلی را به حیث قدرت مسلط جهان ندارند.

در عین زمان جنبش "پان اسلامیزم" که در هند بنام "جنبش خلافت" نیز یاد میشود، نیروی دیگری در جهان اسلام بود که به تصمیم شاه امان الله در کسب استقلال افغانستان کمک کرد. خلافت عثمانی که روزهای پایانی عمر خود را سپری می کرد، جهان اسلام، مخصوصاً اهل سنت را دچار آشفتگی کرده بود. در چنین وضع شاه جوان افغانستان یگانه پادشاه مسلمان بود که برای استقلال کشورش از یوغ استعمار انگلیس به جنگ پرداخت و با این شهرت نیک مردم در مناطق سرحدی هند، عُشریه های خویش را به سربازان افغان می پرداختند، نه به انگلیس ها. میزان محبوبیت و حمایت از شاه امان الله مخصوصاً در میان مسلمانان شبه قاره هند بسیار بالا بود و حتی در آنجا سخن از خلافت امان الله بر جهان اسلام گفته می شد. محبوبیت او در میان مسلمانان شبه قاره طوری بود که تا مدت ها خطبه های نماز جمعه به نام او در بازارهای پشاور برای مردمی که تحت اداره حکومت انگلیسی هند بودند، قرائت می شد و انگلیس ها از ترس آشوب و قیام مردم علیه خود اجتماعات را در بازارهای پشاور ممنوع قرار دادند. با این ترتیب جنبش خلافت و ترس از شورش مسلمانان هند، بریتانیا را نگران ساخته بود و به کوتاه آمدن لندن در برابر مطالبات شاه افغانستان تأثیر زیادی داشت.



شاه امان الله این نقطه ضعف بریتانیا را به خوبی درک کرده بود و با استفاده از افکار پان اسلامیتی و جنبش خلافت، سعی داشت از نیروی مسلمانان هند به عنوان ابزار فشار بر انگلیسها استفاده کند.

شاه امان الله با استفاده از اوضاع فوق و با وجود ضعف بنیه نظامی و مخالفت بعضی شخصیت های مهم افغان این شجاعت و شهامت را از خود نشان داد و جنگ سوم افغان - انگلیس را در سه جبهه براه انداخت: جبهه مشرقی تحت قیادت سپهسالار صالح محمدخان، جبهه غربی - قندهار تحت قیادت عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و جبهه جنوبی تحت قیادت سپهسالار محمدنادرخان. جنگ در جبهه خیبرنخست به شکست مواجه شد و اما بسرعت به جبران آن تا حدی زیاد پرداخته شد و ساحات متصرفه توسط قوای انگلیسی را قوت های قومی و مردمی با عساکر حکومتی دوباره از دست انگلیس ها خارج کردند (به استثنای یک ساحه کوچک)؛ در جبهه قندهار با وجود تلفات قوای افغانی، باز هم انگلیس ها نتوانستند به خاک افغانستان پیشرفت نمایند و تنها در جبهه جنوبی موفقیت نصیب مجاهدین و قوای مردمی بخصوص اقوام وزیر و مسعود (میسود) که با شهامت در کنار عساکر کم تجربه حکومتی جنگیدند، توانستند یک قسمتی از اراضی آن طرف خط دیورند را در تصرف خود در آورند.

هنوز جنگ ادامه داشت که جانب برتانیه پیشنهاد متارکه و توقف جنگ را به شاه امان الله ارائه کرد و خواهان حل مشکل از طریق مذاکره گردید به شرطیکه قوای افغانی به اندازه ده میل از خطوط جبهه بطرف افغانستان به عقب بکشد، اما شاه متارکه را به شرط قبول استقلال کامل افغانستان پذیرفت و به این اساس جنگ متوقف گردید و مذاکرات سیاسی بین انگلیس ها و افغانستان آغاز شد.

«و ا لا که پالیسی همانوقت ایجاب مینمود و امان الله خان مجبور بود که بخاطر به باد فراموشی سپرده شدن اتهام قتل پدر خود، که در افواه متهم به ان بود، متوسل به جنگ با برتانیه و اعلام جهاد شد و در نتیجه لقب غازی را کمایی نمود.»

برای اینکه واضح شود که جناب جهانی صاحب متن فوق را با عبارات کمی متفاوت از کجا گرفته است، توجه را به متن ذیل از کتاب "نادر افغان" جلب میدارم که در آن به گونه انتقاد بر شاه امان الله مطالبی را بیان

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

شده است که با واقعیت چندان وفق ندارد، چنانکه در آن کتاب آمده است: «چون امیر امان الله خان بدون ایشکال و موانع تاج و تخت افغانستان را اشغال و میدان را از اعمام و برادرانش ربود، در صدد تحکیم و تشدید قوانم امارتش در دیگر ولایات و حکومت افغانستان برآمد و در پی شناختن خویش بحکومت انگلیز افتاد، زیرا که با وجود اعمام و اخوان بزرگش ازین ادعای لا استحقاق شاهی [در این کتاب از ارسال بیعت نامه ها جداگانه امیرنصرالله خان، سردار عنایت الله و سردار حیات الله خان عنوانی امیر امان الله از جلال اباد هیچ تذکری داده نشده است - کاظم] او همان طوریکه در داخل افغانستان تمام زعمای امور و اولیای حکومت و عامه مردم در ورطه حیرت و استعجاب افتاده در موضوع قبولیت او به شاهی افغانستان تردد داشتند [چگونه تردد که حتی کوچکترین مخالفت در مرکز و در ولایات کشور بر علیه اعلام سلطنت او بوقوع نیبوست - کاظم]، حکومت انگلیز هم رسماً از شناختن او بشاهی افغانستان در حالیکه عم معظم و برادران بزرگش موجود بودند، استنکاف داشت [هیچ سندی مبنی بر استنکاف از شناخت او به پادشاهی از طرف انگلیس در دست نیست - کاظم]، در این موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد. همان بود بدون تدقیق و سنجش در موقعیکه از عسکر و ذخائر حربی خود هم معلوماتی نگرفت و نه آنقدر پولی داشت که بتواند مصارف مکمل محاربه را تا جریان طبیعی آن تأمین کند، اعلام جنگ کرد.» (این بود مطالبی که در کتاب "نادرافغان" در مورد حادثه مهم قتل امیرحبیب الله خان شهید اجمالاً نگاشته شده است؛ دیده شود: کتاب "نادرافغان"، جلد اول، 1310 ش، صفحات 90 تا 93)

در متن فوق این ادعا که گویا: «در این موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد» از حقیقت بدور است، زیرا شهزاده امان الله خان به مجرد دریافت خبر شهادت پدر در کابل مجلسی از اعیان و درباریان را دائر کرد و وقتی همه او را به قبول پادشاهی قبول کردند، او در همان لحظه گفت که پادشاهی را به دو شرط قبول میکند: خونخواهی پدر شهیدش و کسب استقلال کامل افغانستان.

اینکه گفته شده که شاه امان الله بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و خواست با اعلام جهاد و راه اندازی جنگ، زمینه راه حل سیاسی را از طریق مذاکره با انگلیسها فراهم نماید و به همین دلیل بعداً پیشنهاد متارکه را که از جانب انگلیس ها ارائه شده بود، قبول کرد و امر توقف جنگ را در حالی صادر کرد که مجاهدین در جبهه جنوبی در حال پیشرفت بودند. همچنان اشاره به عدم توانائی نظامی دولت از زبان محمد نادرشاه معنی آنرا دارد که او به همین دلیل نمیخواست علیه انگلیس ها در آنوقت اعلام جهاد گردد.

آدامک با ملاحظه تحولات در داخل و خارج افغانستان به این نتیجه میرسد که: «اگر چه امان الله بحیث امیر تازه منصوب از مشروع ساختن قدرت که برای سالیان درازی زمامدار باقی بماند، شخصاً سودی نبرد [یعنی سلطنت او بیش از ده سال دوام نکرد - کاظم]، اما او نمیتوانست از تقاضای عمومی برای یک سیاست اسلامی و استقلال و آزادی مطلق از برتانیه صرف نظر نماید. حکومت هند ناگزیر بود از قدرتی که در مورد شناسایی امیر جدید داشت، استفاده نماید و از آن برای عقد قرار دادیکه بحالش مفید ثابت گردد، کار بگیرد. لیکن رویدادها به تندی پدید آمدند و در نتیجه جنگ سوم افغان و انگلیس شروع شد. اگر چه خط السیر این جنگ طوریکه افغانها پیشبینی کرده بودند، تحقق نپذیرفت، اما در هر صورت پیروزی عظیم نصیب افغانها شد، برای اینکه آنها درین جنگ استقلال و آزادی کامل و دایمی خود را از برتانیه بدست آوردند.» (آدامک: مأخذ بالا...، صفحه 166-167)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم